

ترجمه‌ای نامفهوم از کتابی ماندگار

سعید عدالت نژاد^۱

عضو هیئت علمی بنیاد دائرة المعارف اسلامی

saeid.edalatnejad@gmail.com

یوزف شاخ، *خاستگاه‌های نظریه فقهی در اسلام*^۲، ترجمه احمد رضا خواجه فرد، تهران، نشر میزان، زمستان ۱۳۹۴.

چکیده: یوزف شاخ (متوفی ۱۹۶۹) اسلام شناس آلمانی تبار از جمله محققان غیر مسلمانی است که بیشترین مطالعات و تحقیقات خود را به زمینه‌های فقه، حدیث، کلام و تاریخ علم اختصاص داد. او آثاری بر جای گذاشت که از میان آنها دو کتاب و حدود شصت مقاله به فقه، تاریخ فقه و اصول فقه اختصاص دارد. کتاب اول او (چاپ ۱۹۵۰) کتابی است کاملاً تخصصی در زمینه روند شکل‌گیری منابع فقه اسلامی و به طور خاص "سنت" که در این مقاله کیفیت ترجمه آن به فارسی بررسی خواهد شد. کتاب دوم او *درآمدی بر فقه اسلامی*^۳ (چاپ ۱۹۶۴) به گفته خودش (۱۹۶۴، ص ۷) برای دانشجویان رشته‌های مطالعات اسلامی نوشته شده و تخصصی نیست. این کتاب هم سه ترجمه به فارسی دارد که در جای خود باید آنها را بررسی کرد اما به نظر نگارنده هیچ کدام چنان که باید نیستند و خواننده آن نمی‌تواند ادعاهای اصلی شاخ و استدلال‌هایش را در این ترجمه‌ها دریابد. در این مقاله می‌کوشم تا آن جا که صفحات مجله اجازه می‌دهد با بررسی بخش اندکی از ترجمه کتاب اول شواهدی ارائه کنم که نشان دهد مترجم در عین حال که زحمت بسیار کشیده است اما ترجمه‌هایش گنگ و نامفهومند و سزاوار بود در چنین کار سختی هم او و هم ناشر (میزان) احتیاط و دقت بسیار بیشتری می‌کردند. آنچه نصیب خواننده فارسی زبان این کتاب می‌شود، چندان نیست که بتواند بر اساس آن در موافقت یا مخالفت با شاخ رأی داشته باشد. روشم در ارائه شواهد و تایید ادعا این است که بعد از طرح چهار نکته کلیدی مقدماتی، چند ادعای اصلی شاخ را توضیح می‌دهم و سپس به سراغ بازتاب این ادعاها در ترجمه فارسی به همان شکل چاپ شده می‌روم. در ترجمه پیشنهادی جمله‌ها، معادل کلمات محل نزاع را در پانویس (و نه در متن) آورده‌ام ولی به دلیل محدودیت صفحات مجله، در همه موارد همه جمله انگلیسی را نقل نکرده‌ام. خواننده با مطالعه توضیحات و مقایسه ترجمه پیشنهادی و ترجمه چاپ شده، خود به داوری خواهد نشست.

^۱ سپاسگزارم از دکتر مهدی سردانی، استاد سابق دانشگاه بوخوم، دکتر سید علی آقایی، همکارم در بنیاد، و خانم نفیسه پایدار، دانشجوی دکتری فقه در واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد که از سر لطف این مقاله را با حوصله قیل از انتشار خواندند و هر یک نکات مفیدی را یادآور شدند. در عین حال، هر خطایی در این نوشته باشد مسئولیت آن بر عهده خودم است.

^۲ عنوان اصلی کتاب چنین است:

Joseph Schacht, *The Origins of Muhammadan Jurisprudence* (Oxford: Clarendon Press, ۱۹۵۰).

نکته اول: توضیح کوتاهی در باب ترجمه عنوان کتاب

تا چند دهه قبل در بسیاری از تحقیقات غیر مسلمانان در باره فقه و اصول فقه گاهی کلمه jurisprudence در یک مقاله هم به معنای فقه به کار می‌رفت و هم به معنای اصول فقه و تفکیک این دو در نظر مؤلف و به تبع آن برای خواننده آسان نبود. برای نمونه مدخل "شریعت" در *دائرة المعارف اسلام* (ویرایش دوم)، چاپ لایدن هلند، نوشته یوزف شاخت چنین است. اما در دهه‌های اخیر، غالباً اصطلاح legal theory و juridical methodology، برای اصول فقه و کلمات Islamic law, fiqh, Muhammadan law, Shari'a و jurisprudence برای فقه به کار می‌رود.^۵ کتاب محل بحث ما که نام فارسی آن را می‌توان *منابع فقه اسلامی* نامید از جمله مواردی است که در آن مرز دقیق میان فقه و اصول فقه و اصطلاحات مربوط به هریک - جز در مواردی معدود- رعایت شده‌است. شاخت به طور عمده با رویکردی تاریخی (توضیح آن در ادامه مقاله می‌آید) در باره چگونگی شکل‌گیری یکی از منابع فقه یعنی تاریخ شکل گرفتن سنت رسول الله (ص)، چگونگی پیدایش احادیث و قواعد فقهی و روند تکامل استدلال‌های فقهی متقدم تحقیق کرده‌است. جای این بحث‌ها در علم اصول فقه است، اما همان طور که شاخت خودش گفته مثال‌های او برای اثبات ادعاهایش احادیث فقهی‌اند و به این اعتبار به فقه و تاریخ فقه نیز می‌پردازد. در مقدمه توضیح می‌دهد که مرادش از منابع به طور عمده "سنت" است. مترجم، *Jurisprudence* در عنوان کتاب و در جاهای دیگر را به "نظریه فقهی" که هیچ معنای محصلی، حداقل در قرون اول، در نزد آشنایان به فقه و اصول ندارد، ترجمه کرده و همین معادل مبهم را برای legal theory (برای نمونه ص ۱۷، ۱۹؛ نیز بخش واژگان، ص ۴۵۹) هم به کار برده‌است. پس برای نمونه ترجمه عنوان بخش اول کتاب باید چنین باشد: پیدایش اصول فقه^۶ و نه تکوین نظریه فقهی (ص ۱۷) و عنوان فصل اول از بخش سوم، روئے امویان به مثابه نقطه آغاز فقه اسلامی^۷ و نه عمل امویان، سرآغاز نظریه فقهی اسلامی (ص ۲۲۹). گفتنی است بارها نام این کتاب در جاهای مختلف به فارسی به صورت (منابع فقه اسلامی) تکرار شده‌است.^۸

نکته دوم: منابع فقه اسلامی کتابی کلاسیک

^۳ Introduction to Islamic Law, p. v.

^۴ شریعت در میان مذاهب اسلامی به یک معنا نیست مثلاً در نزد شافعیان شریعت به معنای فقه است ولی نزد حنفیان به معنای ترکیبی از فقه و کلام است. شاخت در این باره مقاله مفصلی در اواخر عمرش نوشته است.

^۵ برای نمونه نک به آثار David Powers از نادر متخصصان غیر مسلمان و وائل بن حلاق از متخصصان مسلمان در زمینه فقه اسلامی. در نوشته‌های امثال این‌ها مرز این دو رشته با اصطلاحاتی جداگانه قابل تشخیص است. البته ترجمه کتاب حلاق هم در باره منشا و سیر تحول اصول فقه اسلامی با عنوان بی ربط *تاریخ تئوری های حقوق اسلامی*، ترجمه محمد راسخ بختی نداشته‌است و نقد آن فرصت دیگری می‌طلبد. در عنوان فرعی کتاب راهنمایی برای مترجم بوده ولی به آن توجه نکرده‌است. عنوان کامل کتاب چنین است: *A History of Islamic Legal Theories : An Introduction to Sunni Usul al-fiqh*.

^۶ The Development of Legal Theory

^۷ Umayyad Practice as the Starting- point of Muhammadan Jurisprudence

^۸ برای نمونه در مقاله‌های "ابوحنیفه" و "حنفیه" نوشته آقای احمد پاکتچی در *دایره المعارف بزرگ اسلامی* زیر نظر سید کاظم بجنوردی.

این کتاب به دلایل مختلف از جمله رویکرد و روش تاریخی- انتقادی^۹ ساخت به پیدایش و شکل گیری فقه اسلامی کتابی کلاسیک^{۱۰} (ماندگار) است. شاید بتوان برای اثبات ماندگاری اش به این نکته اشاره کرد که همه تلاش ۳۷ ساله ساخت در باره فقه در این ادعا خلاصه می شود که پیامبر اکرم نه در صدد تأسیس شریعت بود و نه فرصت چنین کاری را داشت. فقه اسلامی بر خلاف گفته فقهای مسلمان بر اساس چهار منبع قرآن، سنت، اجماع و قیاس (بعدها عقل^{۱۱}) شکل نگرفته است بلکه فقه در شکل عمل و عادت های محلی پیش از اسلام، و بر اساس رأی (شامل عمل) و اقوال صحابه و روایت خلفای اموی صورتی ابتدایی داشت و سپس با وام گرفتن از میراث تمدنی ساسانیان، یونانیان، یهودیان و مسیحیان منطقه بابل، شکل نهایی (تا نیمه قرن چهارم در اهل سنت و نیمه قرن پنجم در شیعه) پیدا کرد. بنا بر ادعای ساخت در این سیر به تدریج تمسک به قرآن به ادبیات فقیهان وارد می شود و رفته رفته احادیث منقول از تابعین و منسوب به صحابه و در دوره ای متاخرتر با اسناد جعلی منسوب به پیامبر (ص) شکل می گیرند (به این ترتیب توجه کنید) و در ابتدای قرن سوم به توسط شافعی (متوفی ۲۰۴) نام "سنت رسول الله" بر آنها گذاشته می شود. البته مثال ها و تمرکز ساخت تقریباً بر فقه معاملات (به تعبیر خودش قلمرو یا موضوعات حقوقی^{۱۲}) است. طبیعی است که ادعاهای ساخت منشأ بسیاری از مناقشه ها در میان مسلمانان و غیر مسلمانان شده باشد.^{۱۳} در میان محققان غیر مسلمان هنوز در تایید و رد ساخت آثاری نوشته می شود و اتفاق نظری وجود ندارد جز این گفته که ساخت چشم ما را به تاریخ فقه باز کرد. ما هم اگر ترجمه های درستی از کتاب ها و مقاله های کلاسیک (ماندگار) داشتیم باید شاهد همین بحث های پویا و بالنده و تأثیرهای حقوقی اجتماعی آن در فرهنگ خودمان می بودیم. اما متأسفانه چنین نیست و خواهیم دید که این ادعاها از ترجمه کتاب فهمیده نمی شود.

نکته سوم: ضرورت آشنائی مترجم با اصطلاحات فقهی و حدیثی

اصطلاحات فقهی و حدیثی بی شماری در این کتاب به کار رفته اند و انتظار می رود مترجم چنین اثری با این اصطلاحات آشنا باشد. در ترجمه حاضر موارد غلط فراوانند و من در این جا فقط به چند نمونه اشاره می کنم. در سراسر کتاب واژه کلیدی living tradition به معنای سنت یا عمل رایج در مناطق مختلف (شامل مدینه، مکه، بصره، کوفه و شام) است و از این رو

^۹ توضیح این روش در این جا میسر نیست. خلاصه این روش را با ذکر یک مثال بیان می کنم. اگر مسیحی مؤمنی بگوید مطابق کتاب مقدس، عیسی لازاروس مرده را زنده کرد. محقق که با این روش کار می کند در برابر معجزه قرار نمی گیرد، اما این گزارش را تحلیل می کند: منبع این گزارش کجاست؟ این گزارش چگونه روایت شده است؟ کسانی که در آن محیط بودند با این گزارش چگونه مواجه شدند؟ آیا همعصران راوی درباره دیگر مردگانی که دوباره زنده شده اند چیزی نقل کرده اند؟ آیا این گزارش واقعا متعلق به همان دوره ای است که ادعا می شود یا بعداً ساخته شده؟ پاسخ به این پرسش ها نتیجه اش تحقیقی بر اساس رویکرد تاریخی انتقادی خواهد بود.

^{۱۰} کلاسیک چند معنا دارد که یکی از آنها ماندگاری است. گاهی هم به معنای آثار کهن و قدیم است. در دو معنای ماندگار و کهن صفت "مهم یا با اهمیت" هم گاهی به عنوان معادل کلاسیک اضافه می شود. در منابع ادبی (شامل فلسفه) و موسیقی، کلاسیک به معنای آثار دوره قرون وسطی است. مترجم در عنوان فصل اول "کلاسیک" را ترجمه نکرده است.

^{۱۱} مترجم بدون توجه به تاریخ پیدایش اصطلاحات، قیاس را منبع چهارم اهل سنت دانسته و عقل را منبع چهارم شیعیان (ص ۳۸۵).

^{۱۲} ساخت در این موارد از legal subjects/matters استفاده می کند. مشکل ترجمه این است که نتوانسته تفاوت legal به معنای حقوق و در مواردی به معنای فقه، و در مواردی به معنای مشروع را تفکیک کند. در ادامه مقاله در شماره ۱ (بند دوم ترجمه) یک نمونه ببینید. اگر ساخت بر فقه تمرکز می کند پس چرا استدلالش این است که حقوق از دایره دین خارج بوده است.

مکاتب فقهی قبل از شکل گیری مذاهب رسمی همگی مکاتب فقهی جغرافیایی‌اند و شکل منسجمی ندارند. اجماع در این مرحله به معنای اجماع عالمان محلی است و بعداً معنای اجماع بسط پیدا می‌کند و به معنای اتفاق نظر همه علمای مناطق اسلامی قلمداد می‌شود. مترجم این واژه کلیدی را به "سنت زنده" (مثلاً ص ۲۰، ۲۶)، به جای "سنت یا عاداتهای رایج"، همه جا ترجمه کرده‌است. این واژه با سنتی که به دست شافعی اصطلاح می‌شود و فقط بر سیره و گفته پیامبر (ص) صادق است، تفاوت دارد و ساخت درصدد نشان دادن مسیر تغییر معنای این واژه یا اصطلاح است. از این رو نباید همه جا tradition را به معنای حدیث یا سنت دانست و traditionist را به معنای محدث. گاهی این کلمه به معنای عمل یا رویه و گاهی به معنای رأی است. این تفاوت و نکته تحول معنا در این ترجمه پر رنگ نیست. ساخت در ص ۹ (متن انگلیسی) آخرین پاراگراف معنای سنت رایج را برجسته کرده و مترجم (ص ۲۷) این قسمت را (به استثنای اصطلاح) تا حدودی درست ترجمه کرده ولی به نکته‌اش پی نبرده‌است و یا حداقل خواننده (که فقط با یک معنای سنت آشناست) ترجمه با وضع فعلی آن به این نکته پی نمی‌برد. نمونه دیگر، آشنایان به تاریخ حدیث می‌دانند که در دوره‌ای کتابت حدیث ممنوع بود. مشهور است که این دوره تا سال ۹۸ هجری سال شروع خلافت عمر بن عبدالعزیز دوام داشته‌است. مترجم آغاز دوره کتابت حدیث را چنین ترجمه کرده‌است: آغازهای دوره تالیفی^{۱۴} (ص ۲۰ و جاهای دیگر)، دوره پیش نوشتاری و دوره نوشتاری (ص ۲۰۵ و جاهای دیگر). می‌پرسم خواننده از تعبیرهای فراوان راز آلود نامفهوم این کتاب چه برداشتی خواهد داشت. چند نمونه دیگر، به این تعبیرها بنگرید: "عنصر تضمین پس افکنانه"^{۱۵} (ص ۲۰)، "فراگرد فریگی"^{۱۶} (ص ۲۳)، (در ادامه مقاله معادل‌های اینها معلوم می‌شود)، "مجموعه‌های اصیل"^{۱۷} (ص ۲۲) یا مجموعه‌های کلاسیک احادیث (ص ۱۹۸) به جای جوامع/مجامیع کهن حدیثی، "میل به فریگی رو به عقب"^{۱۸} (ص ۲۳)، به جای "افزایش میل به ارجاع به نام‌ها و سخنان پیشینیان"، "شم تاریخی"^{۱۹} (ص ۲۲) به جای «شهود تاریخی»، اندیشه فنی فقه^{۲۰} (ص ۱۹) به جای "اندیشه اصطلاحی فقهی" برای نشان دادن تحول فکری و نوع استدلال‌های فقها که ساخت بارها و به خصوص در بخش چهارم کتاب از آن استفاده کرده است؛ "حدیث دارای سلسله بی وقفه از راویان"^{۲۱} (ص ۲۹)، به جای حدیث دارای اسناد متصل؛ برهان سکوتی (ص ۳۳، ۴۴ و جاهای دیگر) به جای برهان سکوت. ممکن است بگوئید این کلمات را تو از دل یک متن بیرون آورده‌ای و شاید در بافت متن معنادار باشند. در پاسخ می‌گویم ای کاش صفحات مجله اجازه می‌داد تا همه جمله را عیناً نقل کنم تا ببینید این اصطلاحات چگونه قربانی شده‌اند. به

^{۱۳} مقاله "ساخت، یوزف" را در شش هزار کلمه دو سال پیش برای *دانشنامه جهان اسلام* نوشته‌ام و در آن جا گزارشی از نقدهای مسلمانان و غیر مسلمانان آمده است. این مقاله در جلد ۲۵ دانشنامه چاپ خواهد شد.

^{۱۴} Literary period

^{۱۵} The element of retrospective guarantee

^{۱۶} The process of growth

^{۱۷} The classical collections of traditions

^{۱۸} A tendency to grow backwards

^{۱۹} Historic intuition یعنی این مبنا که راوی خودش خبر را به چشم و گوش خود درک کرده باشد

^{۲۰} The formation of technical legal thought

^{۲۱} A tradition with uninterrupted chain of transmitters

شماره صفحاتی که ارجاع دادم نگاه کنید غالباً از همان صفحات اول کتابند و مترجم باید در پانویست یا پی نوشت اینها را توضیح می‌داد ولی بدون توضیح و با ترجمه‌ای تحت اللفظی و مبهم از آنها گذشته و تا آخر کتاب آنها را تکرار کرده‌است.

نکته چهارم: روش معیار در ارجاع به منابع

یکی از تفاوت‌های روش معیار در مطالعات اسلامی (بویژه در غرب) با روشهای معهود در میان ما نوع انتخاب منبع و نحوه ارجاع به این منابع است. برای هر ادعایی نمی‌توان به هر منبعی ارجاع داد بلکه منبع باید نزدیکترین شاهد به لحاظ زمانی و مکانی به پیدایش یک حادثه، یک اندیشه یا حیات یک شخص باشد. مثلاً اگر کسی در باره اعتقاد شیعه در قرن سوم تحقیق می‌کند باید به نزدیکترین منابع این دوره رجوع کند و نه مثلاً به آثار مرحوم محمد باقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۱). بلکه چنین محقق با مقایسه آثار قدما و آثار مجلسی از تغییرات به وجود آمده در این منابع مطلع می‌شود. به تحقیقاتی که بدون معیار به منابع ارجاع می‌دهند و گمان می‌کنند صرف وجود چند منبع در مقاله یا کتاب، آن اثر را معیار (استاندارد) می‌کند، تحقیقات شبه آکادمیک گفته می‌شود.^{۲۲} روش تحقیق ساخت در انتخاب منابع در این نکته خلاصه می‌شود که او برای اثبات ادعاهایش از جمله این که حدیث یکی از منابع فقه در قرن اول نبوده‌است به سراغ قدیم‌ترین منابع یعنی گزارش‌های شافعی از آن دوران رفته و برای یک ادعای یک سطری چه بسا ساعت‌هایی را (بدون داشتن کامپیوتر و نرم افزارهای امروزی ما) صرف کرده تا دو یا سه ارجاع از این منابع پیدا و گزارش کند. ساخت وقتی به منابع کهن رجوع می‌کند و می‌بیند در این منابع از موضوعی و حکمی که بعدها در منابع پیدا می‌شود، سخنی نیست، نتیجه می‌گیرد که در آن دوره قدیم چنین موضوع یا حکمی هنوز پیدا نشده بود یا برای آن فقهای قدیم آشنا نبود (برهان سکوت).^{۲۳} مثلاً اگر محقق به //موطأ مالک بن انس (متوفی ۱۷۹) رجوع کند و ببیند مالک در بحث از اوقات صلوٰه به آیه *إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا* (نساء: ۱۰۳) هیچ اشاره‌ای نکرده‌است.^{۲۴} ساخت این سکوت را علامت این ادعا می‌داند که منبع احکام فقهی در قرن دوم قرآن نبوده‌است یا حداقل رجوع به قرآن عرف رایج نبوده‌است. در تحقیق او منابع متأخر ارزش ارجاع ندارند. جا داشت مترجم به این ارجاعات مفصل در پانویس‌ها بهای بیشتری می‌داد و به منابع اصلی که خوشبختانه اکنون بسیاری از آنها به شکل نرم افزار در اختیارند، مراجعه دقیقتری می‌کرد. شواهدی در ترجمه هست که نشان می‌دهد چنین ارجاعی صورت نگرفته‌است. برای نمونه، عجیب است که همه شماره صفحات برخی منابع ساخت که از چاپ‌هایی‌اند که غالب آنها در دسترس نیستند و خود او هم نتوانست

^{۲۲} این نکته و نکته‌های دیگری را در باره انتخاب منبع در کتاب زیر بسط داده‌ام: *راهنمای نگارش پژوهش دانشگاهی: کتاب، رساله، مقاله*، تهران، نیلوفر، ۱۳۹۳.

^{۲۳} یکی از انتقادهای اصلی به ساخت همین تکیه او بر برهان سکوت است و البته او هم پاسخ منتقدان را داده و شرح این مباحثه در این جا میسر نیست.

^{۲۴} این مثال از من است. اما ساخت حدود سی مثال فقهی و کلامی در کتاب برای اثبات ادعای خود آورده است.

به دلیل جنگ جهانی دوم از انگلیس به مصر بازگردد و منابع را دوباره کنترل کند،^{۲۵} با شماره صفحه‌های مترجم یکسان است. نمونه دیگر کم دقتی، ساخت علامت اختصاری کتاب *الام شافعی* را *Tr.* و *الرساله* را *Ris.* قرار داده‌است. *الام حاوی* نه رساله است و ساخت عدد این رساله‌ها را با حروف لاتین تعیین کرد. مثلاً *Tr. III* (ص ۹ اصل کتاب) یعنی کتاب *الام*، رساله سوم: کتاب الاختلاف مالک و الشافعی (فهرست این علائم اختصاری آخر کتاب آمده و مترجم هم در ص ۴۵۱ فهرست کرده‌است)، اما در متن فارسی همه جا هر دو این علامتها به *رساله* و *الرساله* ترجمه شده‌اند و خواننده تفاوت رساله (بدون ال) را با *الرساله* شافعی متوجه نمی‌شود. مترجم می‌توانست همه جا به جای *رساله* بنویسد *الام*، رساله دوم یا سوم (بدون ایرانی کردن کلمه رساله).

پس از این مقدمات به بررسی چند نمونه از ترجمه می‌پردازم:

نمونه‌ها:

۱- ساخت در همان مقدمه در دو بند اول به اجمال قصد خود را از تألیف کتاب می‌گوید. اکنون این قصد را عیناً از ترجمه چاپ شده بخوانیم تا ببینیم چه چیز نصیبمان می‌شود:

این کتاب به خاستگاه‌های نظریه فقهی اسلامی (Muhammadan jurisprudence) می‌پردازد. البته، گاه در فرصت‌هایی به نمونه‌هایی از فقه اسلامی که مواد نظام فقهی اسلامی است، اشاره خواهم کرد. اما، تاریخ خود احکام فقهی (positive law)^{۲۶} در اسلام، و رابطه آرمان‌های آموزه^{۲۷} فقهی با اجرای عملی عدالت، خارج از چارچوب پژوهش کنونی است.

شریعت اسلام (sacred law) مجموعه‌ای تمام عیار از تکالیف دینی و نه خصوص نظام فقهی، است. شریعت اسلامی از دستورات هم پایه^{۲۸} در مناسک (cult) و عبادات (ritual) و نیز احکام سیاسی و (به معنای دقیق‌تر) احکام فقهی تشکیل شده‌است. در گزینش نمونه‌ها تا جای ممکن بر حوزه فقه (بطور خاص) تمرکز کرده‌ام. این روش نه تنها به دلایل عملی قابل قبول است، بلکه از نظر تاریخی نیز موجه است. چون در صدر اسلام موضوع حقوقی اساساً از قرآن یا دیگر منابع اسلامی گرفته نمی‌شد، حقوق که تا اندازه بسیاری خارج از حوزه دین قرار داشت، تنها به شکلی ناقص در مجموعه

^{۲۵} به همین دلیل در پیش گفتار کتاب حال و روز خود را از زبان شافعی چنین بیان می‌کند: "بعضی از کتابهایم گم شد ولی من با اتکا بر حافظه‌ام آنچه را نوشتم که در میان اهل علم شناخته شده‌است و از این رو، از ترس طولانی شدن کتاب آن را مختصر کردم و آنچه را کفایت می‌کرد آوردم و در باره همه جوانب موضوع جستجو نکردم." (ترجمه من از متن عربی، *الرساله* ص ۴۳۱، چاپ شاکر). همین عبارت را با ترجمه نامفهوم مترجم (ص ۱۵) مقایسه کنید.

^{۲۶} مترجم گاهی این کلمه را احکام فقهی ترجمه کرده و گاهی فروع فقهی (برای نمونه ص ۳۸۴). منظور از فروع فقهی موضوعاتی‌اند که بنا به نیاز جامعه طرح می‌شوند و حکم قانون پیدا می‌کنند مثل قوانین رانندگی. امروزه به این دسته، احکام موضوعه (وضع شده) گفته می‌شود. ^{۲۷} مترجم در همه موارد به جای doctrine "آموزه" قرار داده‌است. این معادل برای متون کلامی و الهیاتی خوب است ولی در متون فقهی و حقوقی باید این واژه را به "حکم" ترجمه کرد.

^{۲۸} جا داشت مترجم از خود بپرسد: دستورات هم پایه یعنی چه؟

تکالیف دینی گنجانده شده، و بخشی از ماهیت خاص خود را حفظ کرده بود. با اینهمه، تفاوت روشنی بین آنها نمی‌توان گذارد، و هر جا اصطلاح فقه اسلامی را به کار برده‌ام، منظور از آن، همه موضوع‌هایی است که در چارچوب شریعت اسلام جای می‌گیرد.

به جای هر توضیحی ترجمه پیشنهادی را می‌آورم تا خواننده خود داوری کند: ترجمه پیشنهادی چنین است:

این کتاب با منابع فقه سروکار دارد و البته من فرصت خواهم داشت به مثال‌های فقهی هم که خمیر مایه فقه‌اند اشاره کنم. اما تاریخ خود فروع فقهی^{۲۹} در اسلام و رابطه میان آرمان‌های حکم فقهی و روند عملی اجرای عدالت از قلمرو این تحقیق خارج است.

فقه شریعت اسلام مجموعه‌ای فراگیر از وظایف دینی است نه یک نظام حقوقی متعارف. فقه اسلامی شکل گرفته از شبه اوامری^{۳۰} است در باره مناسک، شعائر و نیز احکام سیاسی و به معنای مضیق کلمه احکام حقوقی.^{۳۱} در انتخاب مثال‌ها تا آنجا که ممکن است بر قلمرو حقوقی (به طور کامل^{۳۲}) متمرکز شده‌ام. این قلمرو نه فقط به دلایل عملی سزاوار توجه است که به لحاظ تاریخی هم ارزش توجه دارد؛ زیرا موضوعات حقوقی در دوره اولیه شکل‌گیری اسلام اساساً از قرآن یا از منبع اسلامی دیگری گرفته نشدند. حقوق که تا حد زیادی خارج از قلمرو دین بود صرفاً به صورت ناقص جزو وظائف دینی شده بود و بخشی از این ویژگی برجسته هنوز هم باقی مانده است. اما درعین حال نمی‌توان تفکیک روشنی در فقه اسلامی میان این دو دسته احکام (یعنی دینی و غیر دینی) به عمل آورد و هر گاه من از واژه فقه اسلامی استفاده کنم مرادم همه موضوعاتی است که در فقه شریعت اسلام پدید آمده‌اند.

۲- ساخت برای اثبات ادعای اصلی‌اش که فقه مبتنی بر حدیث نبوده به این نکته اشاره می‌کند که فقهای

قبل از شافعی برای بیان رأی خویش به حدیث تمسک نمی‌کردند. این ادعا را در بخش دوم کتاب مفصل

بیان کرده ولی در مقدمه بخش اول (ص ۱) جمله او چنین است:

..and aims at working out a method by which these legal traditions may be used for following the development of legal doctrine step by step through the still largely uncharted period before Shāfi'ī. The results so gained will enable us to realize that the starting –point of Muhammadan jurisprudence lies in the practice of the late Umayyad period.

^{۲۹} Positive law

^{۳۰} An equal footing ordinances

^{۳۱} ...as well as political and (in the narrow sense) legal rules.

^{۳۲} Properly speaking

این بخش (دوم) درصدد فهم آن روشی است که در آن رفته رفته از احادیث فقهی برای صدور حکم فقهی استفاده شد؛ روشی که تا قبل از دوره شافعی هنوز ناشناخته مانده بود. نتایج این بخش به ما نشان می‌دهد که نقطه آغاز فقه آن رویت اواخر دوره بنی امیه بود.

ترجمه مترجم را ببینیم:

هدف آن (بخش دوم) یافتن روشی برای فهم روند تحول گام به گام آموزه فقهی در دوره پیش از شافعی که هنوز عمدتاً ناشناخته مانده، با استفاده از این احادیث فقهی، است. از نتایج این روش آنست که به ما امکان می‌دهد دریابیم سرآغاز نظریه فقهی در عمل (practice) دوره متاخرتر (خلافت) اموی قرار داشت. (ص ۱۹ - ۲۰).

۳- ادعای دیگر شاخت این است که احکام فقهی بر قرآن مبتنی نبوده و فقهای متقدم (قبل از شکل گیری مذاهب رسمی) به قرآن یا استناد نمی‌کردند، یا چنین استنادهایی بسیار کم بود. این ادعا در جاهای مختلف به خصوص اواخر کتاب بسط داده شده است. اما در مقدمه بعد از این که به خواننده گزارشی در باره سابقه بحث از اجماع و قیاس در فعالیت‌های محققان پیشین و بحث از تاریخگذاری احادیث عام (در برابر احادیث فقهی) در آثار گلدتسیهر را یادآور می‌شود به سراغ قرآن می‌رود و می‌گوید:

We may take the importance of the Koranic element in Muhammadan law for granted, though we shall have to qualify this for the earliest period;

ممکن است اهمیت مؤلفه قرآن در شکل گیری فقه اسلامی را مسلم فرض کنیم، هر چند باید این فرض را در بررسی وضع و حال دهه‌های اول ظهور اسلام بیازمائیم. (در این جا شاخت به صفحات ۲۲۴ به بعد کتاب خود ارجاع داده که این نقیصه را جبران می‌کند).

ترجمه مترجم: می‌توانیم اهمیت رکن (element) قرآن در فقه اسلامی را مسلم بدانیم، اما این قضیه باید مربوط به کهن ترین دوره باشد.

شاخت در این جا نقش قرآن را مسلم فرض کرده است نه این که مسلم بداند (take... for granted). بعلاوه مترجم در این جا به صفحات مذکور (ص ۲۶۵ به بعد ترجمه خود) ارجاع داده ولی به گمانم خود آنها را نخوانده است. اکنون به متن خود او رجوع می‌کنیم تا ببینیم چگونه صدر و ذیل کتاب با هم جور در می‌آید. "به هیچ روی نمی‌توان گفت که قرآن به خودی خود، قطع نظر از امکان تاثیرگذاری آن بر مسأله‌ای که احادیث نبوی پدید آورده بودند، نخستین و مهم‌ترین مبنای نظریه فقهی قدیم بود... فقه اسلامی بطور مستقیم از قرآن گرفته نشده بلکه همانطور که دیدیم از عمل عمومی و حکومتی زمان امویان پدید آمد و این عمل از مقاصد و حتی نص صریح قرآن فاصله داشت."

۴- یکی از کشف‌های تاریخی شاخت از این قرار است که در هر سندی که قبل از خبر قرار می‌گیرد اگر سلسلهٔ اسناد آن به تابعی ختم شده باشد این سند و به تبع آن محتوای خبر قدمت بیشتری دارد تا خبری که در آن سلسلهٔ اسناد به صحابی و سپس به خود پیامبر می‌رسد و، به تعبیر محدثان سنی و شیعی، حدیث "مرفوعه" می‌شود. به نظر شاخت احادیث "مرفوعه" مشکوک‌ترین احادیث به لحاظ سندی و به تبع آن به لحاظ محتوا هستند؛ یعنی هر چه سند احادیث کامل‌تر، آن احادیث ضعیفتر و جعلی‌تر؛ زیرا این میل یا عادت رفته رفته، به خصوص با مرگ آخرین افراد تابعی (حدود ۱۲۴ سالمرگ زهری)، به وجود آمد که افراد نظر خود را به پیشینیان منسوب کنند تا مقبول واقع شود. به تعبیر شاخت، "کاملترین و عالیترین اسنادها متأخرترین اسنادها هستند". (ص ۱۶۵ متن اصلی) شاخت به چند بیان این نکته را در جاهای مختلف تکرار کرده‌است و این معنای همان اصطلاح "افزایش میل به ارجاع سخن خویش به نسل‌های پیش‌تر"^{۳۳} است؛ یعنی به جای این که اسمی به اول سند اضافه کنند، اسمی به آخر سند اضافه شده‌است؛ برای نمونه، در ص ۳۳ و ۱۶۵ (متن اصلی) بیان این نکته آمده‌است. حال سرنوشت این کشف را از ترجمهٔ فارسی منتشر شده بخوانیم: "این رابطه بین احادیث از تابعی و صحابی متناظر است با رابطهٔ بین احادیث از صحابه و پیامبر و نتیجه همانندی دارد: ارجاع به تابعی بر ارجاع به صحابی تقدیم داشت و این تنها یکی از نتایج این ملاحظات نظری است که مرجعیت رو به عقب از تابعی به صحابی انتقال یافته بود، درست از آن جهت که تابعی متأخرتر بود، و به دلیلی مشابه رو به عقب از صحابه به پیامبر انتقال یافته بود"، (ص ۵۲ و ۵۳ ترجمه). نمونه دیگر: "بهبود تدریجی اسنادها به موازات، و تا اندازه‌ای قابل تشخیص از فربه شدن مواد احادیث که در فصل‌های پیش مورد بحث قرار گرفت، به پیش رفت؛ فربه شدن رو به عقب اسنادها به ویژه با پس افکنی آموزه‌ها به مراجع بالاتر یکی بود. بطور کلی، می‌توان گفت که بی نقص ترین و کامل ترین اسنادها متأخرترین آنها بود." (ص ۲۰۰ ترجمه). نمونه دیگر، شاخت می‌گوید قبل از من گلدتسیهر نشان داد که احادیث نبوی رفته رفته به رسمیت شناخته شدند اما من در این فصل ششم شواهد تازه‌ای بر این ادعا ارائه خواهم کرد. شاهد جدیدی که در این فصل معرفی می‌شود این است که اولین مخالفتها با احادیث نه تنها، یا حتی اصلاً، از سوی کسان لاقید^{۳۴}، فیلسوفان، بدعت گزاران و افراد شکاک ابراز نشد بلکه این مخالفتها اولین واکنش طبیعی متخصصان فقه با ورود عنصر جدید (حدیث) بود، واکنشی که ریشه در رویکرد فقهای مکاتب قدیم فقهی داشت. آنها معتقد بودند احادیث پیامبر بعلاوهٔ قرآن منشأ اصلی فقه اسلامی نیست بلکه منشأ آن ابداعاتی بوده و از زمانی آغاز شد که برخی مبانی آن قبلاً وجود داشت. (ص ۴۰ متن اصلی) حال همین قطعه را از ترجمه منتشر شده بخوانیم: "شواهد تازه‌ای

^{۳۳} این همان ترجمه A tendency to grow backwards است که مترجم قبلاً به "فربگی رو به عقب" ترجمه کرده بود.

که این فصل به آنها می‌پردازد، نشان می‌دهند که مخالفت با احادیث نه تنها، یا حتی اساساً، از محافل دگراندیش (unorthodox)، فیلسوفان، شکاکان و بدعت گزاران ناشی می‌شد،^{۳۵} بلکه البته، واکنش طبیعی نخستین فقها به ورود عنصری نو، بود. رد پای این واکنش در رویکرد مذاهب فقهی قدیم باقی مانده است. به این معنی که احادیث نبوی، به اضافه قرآن، نخستین مبانی فقه اسلامی نبودند، بلکه نوآوری بودند که برخی از مبانی آن در زمان آغاز آن وجود داشت". (ص ۶۰ ترجمه).

متن اصلی چنین است:

The new evidence, with which this chapter is concerned, shows that the hostility towards traditions came not only or even mainly from unorthodox circles, from philosophers, skeptics and heretics', but rather that it was the natural reaction of the early specialists on law against the introduction of a new element, a reaction traces of which survive in the attitude of the ancient schools of law. It follows that the traditions from the Prophet do not form, together with the Koran, the original basis of Muhammadan law, but an innovation begun at a time when some of its foundations already existed.

۵- ضبط اسامی اشخاص و کتابها در مواردی صحیح نیست. از جمله هورگرونج (ص ۱۳، ۲۰) به جای

هورخورنیه^{۳۶}؛ گلدزیهر (جاهای متعدد) به جای گلدتسیهر؛ برگستراسر (ص ۱۴ و جاهای دیگر) به جای

برگسترسر^{۳۷}؛ موزنی (ص ۲۴) به جای مُزنی، اسماعیل بن یحیی؛ ابن اعینه (ص ۵۶، ۲۳۸) و جاهای

دیگر) به جای ابن عَیینه؛ عطا (ص ۲۶ و جاهای دیگر) به جای عطاء ابن ابی رباح؛ موطأ و مدونه (در

سراسر کتاب) به جای الموطأ و المدونه الکبری؛ انصاب الاشراف (ص ۴۵۰) به جای انساب الاشراف.

گفتنی است که فصل چهارم از بخش دوم ترجمه کتاب (ص ۱۹۸-۲۱۲) قبلاً به توسط آقای مهرداد عباسی در تاریخ-

گذاری احادیث: روش‌ها و نمونه‌ها به کوشش سید علی آقایی (تهران، حکمت ۱۳۹۴) منتشر شده است و مترجم و

خواننده می‌توانند این دو ترجمه را با یکدیگر مقایسه کنند. در نگاهی گذرا به ترجمه این فصل به غلط‌های آشکاری

برخوردم که در این جا تکرار آنها لازم نیست. در همین بخش مترجم معنای حلقه مشترک^{۳۸} در حدیث را به درستی

^{۳۵} Unorthodox circles

^{۳۶} توجه کنید که جمله مثبت معنا شده و چقدر می‌تواند در معنای کل جمله تفاوت ایجاد کند.

^{۳۷} Snouck Hurgronje اسلام شناس هلندی که با رفتن به سفر حج مسلمان شد و به حاج عبدالغفار تغییر نام داد. سفرنامه اش در باره حج یکی از منابع مهم در این زمینه است.

^{۳۸} Gotthelf Bergsträsser

Common link

درنیافته و در بیان آن دچار آشفتگی است.^{۳۹} حجم گزارش حال و روز بی انضباطی‌ها در ترجمه متن، در نشانی‌ها و پی‌نوشت‌ها شاید از حجم خود کتاب (۴۶۳ صفحه) فراتر رود. دو ملاحظه مرا از ادامه نوشتن نقد باز می‌دارد. یکی، محدودیت صفحات مجله و حوصله خواننده و دیگری افزایش تأثیر عمیق از دیدن حال و روز ترجمه کتاب‌های ماندگار به فارسی. این کتاب نکته‌سنجی‌های بدیعی در باره سلسله اسناد در فقه اهل سنت، آشفتگی و تعارض محتوای احادیث آنان و چگونگی جعل آنها دارد که مطمئن هستم مترجم از عهده ترجمه و بیان آنها برنیامده‌است. پیشنهادم این است که مترجم (با سعی دوباره و مشورت گرفتن) و ناشر (با صرف هزینه مجدد در ویراستاری و چاپ آن) به رفع اشکالات آن همت کنند و ویراست جدید از ترجمه کتاب عرضه نمایند. سپس ناشر به سان جوامع دموکراتیک فراخوان دهد که هر کس ویراست اول را خریده مرجوع کند و ویراست جدید بگیرد. سعی دوباره مترجم محترم و ناشر مشکور باد.

^{۳۹} به مترجم پیشنهاد می‌کنم قبل از اصلاح این بخش برای اطلاع از اصطلاحات به کار رفته مقاله زیر را ببیند: سید علی آقایی، "پدیده حلقه مشترک در سندهای روایات: تبیین و تحلیل"، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال دوم، ش ۷، ۱۳۸۹: ۲۵-۵۱؛ نیز همو، "حلقه مشترک و پیوند آن با اصطلاحات حدیثی"، تاریخ و تمدن اسلامی، سال هشتم، شماره پانزدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۱، ص ۵۹-۸۹.